

پارامترهای اجتماعی در سیاستگذاری اقتصادی

بررسی نظری نمونه ایران

□□ از: دکتر حمید الیاسی

ناسازگاری الگوهای اقتصادی

گرچه به احتمال ناسازگاری نتایج برخی الگوهای اقتصادی با شرایط کشورهای توسعه نیافته در ادبیات توسعه اشاره‌هایی شده است، اما به دلایل مختلف این مبحث بسیار مهم که از نزدیک با مدیریت اقتصادی جامعه ارتباط دارد همچنان یکی از گوشه‌های مهجور این شاخه از علوم اجتماعی است. یکی از دلایل این کمبود اجتناب بسیاری از نظریه پردازان اقتصادی از درگیر شدن با مبانی متدولوژیک توسعه و نیز جاذبه زیاد الگوهای مشهور برای اقتصاددانان بوده است.^۱ با اینهمه، در مواردی، از جمله شرایط اقتصادی این کشور در سالهای اخیر، لازم است این ناسازگاری به صورت جدی مطمح نظر قرار گیرد.

ناسازگاری الگوها یا شرایط عینی زمانی جلب توجه می‌کند که پژوهشگر درصدد برمی‌آید نتایج نظریه‌های مهم را با استفاده از داده‌های آماری اقتصاد مورد نظر بسنجد. در این زمینه، بسیاری از محققان، بویژه اقتصاددانان جوان، می‌توانند تجربه خود را در سنجش نظریه‌هایی برای ایران بیان دارند که در مورد کشورهای دیگر، و حتی در برهه‌هایی از تاریخ ایران، از کارایی عالی یا نسبتاً قابل قبول برخوردار بوده است. بنا به تجربه شخصی، اینان الگوهای عمده کلان را با سنجش در برابر آمار حساب‌های ملی کشور آزموده و هرگاه کار خود را به دقت انجام داده باشند، از ناتوانی الگو در تبیین آماری شرایط اقتصادی ما متحیر می‌شوند. مضافاً، هرگاه به آمار کافی دسترسی داشته باشند، ملاحظه می‌کنند که میزان سازگاری الگوها در خلال سی یا چهل سال گذشته نخست به تدریج افزایش یافته، و سپس، بویژه از اوایل دهه ۱۳۶۰، کاستی گرفته است.

نخستین واکنش پژوهشگر در برابر این ناتوانی آماری متوسل شدن به تکنیک‌های تصحیح برای دگرگونی‌های استثنایی مانند جنگ و تحریم اقتصادی است. و چون مشکل ریشه در عوامل دیگر دارد، در قدم بعد تردید در صحت آماری اجتناب‌ناپذیر است. اما آیا علل دیگری

باعث ناسازگاری رفتار اقتصاد ایران با انتظارات الگوهای کاملاً قابل اعتماد نیست؟

در این مقاله، ما به برخی از اهم این علل می‌پردازیم. البته جدا از جاذبه نظری این بررسی و ارزش آکادمیک آن، بحث فوق از جنبه‌ای دیگر واجد اهمیت حیاتی است. اقتصاد ایران در حال حاضر با معضلاتی اساسی چون تورم، کمبود رشد و انگاره نامناسب توزیع روبروست. در مقابل، دستکم در چند سال اخیر، سیاست‌هایی برای درمان این دشواری‌ها توصیه و گاه اجرا شده که مستقیماً از الگوهای موفق اقتصادی استخراج گردیده است. با این وجود، کاربرد آنها تأثیر چندانی در تغییر شرایط نداشته و گاه حتی به تشدید برخی مشکلات منجر شده - یا لاقلاً این استنباطی است که در طول این مقاله پیگیری خواهد شد. از جمله، گاه شنیده می‌شود که برای رفع معضلات باید از سیاست یا روش‌های خاص پولی سود برد، مثلاً با کاهش عرضه پول تورم را ریشه کن ساخت. این گفته‌ها قطعاً مبتنی بر تجربه موفق این سیاست‌ها در جاهای دیگر بوده و انتظار می‌رود در اینجا نیز به همان گونه عمل کند.

متأسفانه باید گفت که چنین انتظاری نمی‌تواند به سادگی برآورده شود. به عنوان مثال، از هم‌اکنون می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر، به فرض، حجم پول نیز کنترل شود، تورم یا تورم بالقوه خاتمه نخواهد یافت. در نهایت، می‌توان وضعی را دید که، مثلاً در آن، افراد با استفاده از جانشین‌های پول رایج، همچنان به تورم دامن خواهند زد تا شرایط پولی بروز تورم پدید آید.

همین ناتوانی در مورد سایر ابزارها نیز کم یا بیش وجود دارد. بنابراین، با وجود درستی منطق ابزارهای به کار گرفته شده و کارایی آنها، بدون توجه به مسائل ساختاری هیچ‌یک قادر به رفع نهایی مشکل نخواهد بود. نظر ما انتقاد از یک شاخه یا مشرب خاص اقتصادی و مرجح شمردن دیگری بران نیست. نظر اصلی این است که کاربرد سیاست‌های منتج از الگوهای متداول بدون برخورد با شرایط عینی

نوسانات اقتصادی به کار می‌رود.

همگان می‌دانند که کینز الگوی خود را عمدتاً برای رفع بحران بیکاری ورکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ مطرح کرد. ما نیز در اینجا کاربرد الگو برای رفع رکود را مورد توجه قرار داده و سپس تعارض آن با یک اقتصاد توسعه نیافته را مطرح می‌کنیم.

رکود اقتصادی به معنی عاطل ماندن منابع تولید در جامعه یا به معنی عدم بهره‌برداری کامل از امکانات از جمله نیروی کار است. اگر ابزار بیجان از بیکاری شکایتی نداشته باشد، و عاطل ماندن آن صرفاً به معنی اتلاف منابع باشد، بیکاری نیروی کار حتماً زاینده مشکلات اجتماعی، سیاسی و انسانی است. در وضعیت رکودی، تقاضای کل در حدی است که اجازه نمی‌دهد منابع به صورت کامل در امر تولید به کار گرفته شود. کشف مهم کینز این بود. پس برای رفع مشکل، کافی است تقاضا را افزایش دهیم. توصیه کینز - از جمله مثال مشهور پرداختن دستمزد به کارگران برای کندن و پر کردن گودال در بیابان، یا به تعبیر حامیان وجه پولی آن، ریختن اسکناس از هلی‌کوپتر یا به شکل معقول‌تر، افزایش تعهدات مالی دولت یا کاهش نرخ بهره و افزایش حجم پول - همگی باید تقاضای مؤثر را بالا برد و در نهایت، تقاضا و عرضه کل را در حد اشتغال کامل متعادل سازد.

اما مکانیزم بازگرداندن تعادل چیست؟ با بوزش از طرح مبحثی که معروفتر از آن است که محتاج توضیح مجدد باشد، صرفاً برای هدایت بحث به سوی موضوع مقاله حاضر، مختصراً به آن اشاره می‌شود. فرض کنیم که به منظور حل مشکل بیکاری، دولت مقداری پول را برای یک پروژه عمرانی هزینه می‌کند (یا مثلاً با کاهش نرخ بهره باعث می‌شود سرمایه‌گذاران از بانک پول دریافت و برای برنامه‌های خود هزینه کنند). این مقدار شوک اولیه وارد اقتصاد می‌شود و مثلاً باعث می‌گردد که تعدادی کارگر بیکار استخدام شوند. آنان دستمزد خود را در بازار خرج می‌کنند و در نتیجه، تولید و عرضه‌کنندگان کالاها متوجه می‌شوند که باید به تولید و عرضه بیشتر دست بزنند. این واکنش به استخدام کارگر بیشتر منجر می‌شود و این روند که با همان شوک اولیه به جریان افتاده آنقدر ادامه می‌یابد تا بنا بر اندازه ضریب تغییر $multiplier$ سطح تقاضای مؤثر و عرضه کل در حد بالاتری برابر شود. اگر محاسبات اولیه پیرامون اندازه‌های ضریب و شوک مورد نیاز صحیح بوده باشد، اقتصاد به تعادل اشتغال کامل می‌رسد. اگر مقدار شوک کمتر از حد لازم باشد، یک شوک دیگر مورد نیاز خواهد بود؛ و اگر بیشتر باشد، تقاضا از عرضه فزونی می‌گیرد و قیمت‌ها رشد می‌کند. در چنین وضعی، دولت در صدد برمی‌آید با وارد کردن شوک منفی - مثلاً افزایش مالیات و نرخ بهره - تقاضا را سرکوب کند.

اما اطمینان به چرخش آثار شوک اولیه از کجا ناشی می‌شود؟ در اینجا است که اقتصاددان و سیاستگذار عملاً شرایط اقتصادی خاصی را به عنوان واقعیات ساختاری مفروض می‌دارند بی‌آنکه آنها را صراحتاً بیان کنند. و هرگاه این فرض‌ها در مورد کشور خاصی مصداق نداشته باشد، کاربرد الگو نیز مصداق نخواهد داشت.

اقتصاد مفروض کینز یک اقتصاد نوین سرمایه‌داری - چه خصوصی و چه مختلط و حتی دولتی به مفهوم رفتار خصوصی مالک دولتی - است. مهم‌ترین ویژگی‌های این اقتصاد عبارت است از: اول، تمام واحدهای تولیدی به منظور عرضه فرآورده‌های خود به بازار و فروش آن در برابر بهای پولی کار می‌کنند. دوم، همه واحدها و کارگزاران به دلیل ارتباط با بازار که در آن پول عامل مبادله است با هم

○ خودداری بسیاری از نظریه‌پردازان اقتصادی از درگیر شدن با مبانی متدولوژیک توسعه و نیز جاذبه زیاد الگوهای مشهور برای اقتصاددانان، سبب شده است که احتمال ناسازگاری نتایج برخی الگوهای اقتصادی با شرایط کشورهای توسعه نیافته، چنان‌که باید، مورد توجه قرار نگیرد.

○ میزان سازگاری الگوهای اقتصادی با شرایط عینی کشور مادر خلال سی یا چهل سال گذشته، نخست به تدریج افزایش یافته، و سپس بویژه از اوایل دهه ۱۳۶۰، کاستی گرفته است.

○ در حال حاضر اقتصاد ایران با معضلاتی اساسی چون تورم، کمبود رشد و توزیع نامناسب روبروست. در سالهای اخیر سیاست‌هایی برای میان بردن این دشواریها توصیه و گاه اجرا شده که مستقیماً گرفته شده از الگوهای موفق اقتصادی بوده است؛ لکن کاربرد آنها تأثیر چندانی در تغییر شرایط نداشته و حتی در مواردی به تشدید مشکلات انجامیده است.

خاص این اقتصاد، موجه و کارساز نیست؛ و در این جا تفاوت بین الگوهای پولی یا مالی، یا ابزارهای برنامه‌ای و کنترل کوتاه مدت، صرفاً تفاوتی در درجات و نه در ماهیت قضیه است.

نمونه کاربرد الگوی کلان

دلیل این ادعا این است که اقتصاد ما به علل خاص، و با اینکه از بعضی جهات به مراتب پیشرفته‌تر از اقتصادهای بسیار عقب مانده است، رفته رفته گرفتار عوارضی شده که خاص اقتصاد توسعه نیافته در شکل کلاسیک آن می‌باشد.

اما پیش از طرح این نکته، لازم است برای دفاع از نظر فوق به بررسی مختصری مبادرت ورزیم. به عنوان نمونه، الگوی معروف کینز را منظور می‌داریم و نخست ناتوانی آن در تبیین و ناکارایی آن در تأثیر بر اقتصاد توسعه نیافته را نشان می‌دهیم. علت انتخاب این الگوی خاص اولاً سادگی آن، و ثانياً این واقعیت است که نه تنها همگان با آن آشنایی دارند، بلکه مبنای تقریباً تمام نظریه‌های کلان است، حتی آنهایی که با توصیه‌های خاص کینز مخالفت دارد.

الگوی ساده کینز یک اتحاد منطقی است بین تقاضا و عرضه کل که در آن شرایط تعادل یا عدم تعادل به وضوح دیده می‌شود.

$$c[Q]+S = p q(L) \quad (1)$$

در این رابطه، سمت چپ بیانگر تقاضای کل و سمت راست نشان دهنده عرضه کل در حالت تعادل است. عوامل به کار رفته در آن عبارت است از: Q درآمد، c میل نهایی (یا در شرایط تعادل متوسط) به مصرف، S پس انداز، p سطح قیمت، q رابطه تولید کل و L عوامل تولید. همین رابطه به شکل‌های مختلف و گاه بسیار پیچیده اساس تقریباً اکثر الگوهای را تشکیل می‌دهد که در سیاستگذاری کوتاه مدت و تدبیر

○ کاربرد سیاستهای منتج از الگوهای متداول، بدون برخورد با شرایط عینی خاص اقتصاد ایران، موجه و کارساز نبوده و نیست. گواه این مدعی اینست که اقتصاد ما به علل خاص، با آنکه از بعضی جهات به مراتب پیشرفته‌تر از اقتصادهای بسیار عقب مانده است، رفته‌رفته گرفتار عوارضی شده که خاص اقتصاد توسعه‌نیافته در شکل کلاسیک آن می‌باشد.

○ بارزترین ویژگی توسعه‌نیافتگی، وجود پدیدهٔ دوگانگی در جامعه است؛ پدیده‌ای چنان مشهور که نیاز به معرفی ندارد. جامعه توسعه‌نیافته، یک بخش نوین و یک بخش سنتی دارد که هر کدام مانند شبه‌نظامی کامل هستند اما بوسیله ارتباطات مکانیکی همزیستی ناسودمندی با یکدیگر دارند.

ارتباط ارگانیک یافته و به نیازهای هم واکنش قابل پیش‌بینی نشان می‌دهند. سوم، برای تمام کارگزاران، منطق اقتصادی معیار عمل است و مثلاً همگان در برابر افزایش قیمت، عرضه خود را افزایش می‌دهند و درصدد برنمی‌آیند با محدود کردن عرضه، قیمت را باز هم بالاتر ببرند زیرا شرایط اقتصاد سرمایه‌داری چنین اجازه‌ای به آنان نمی‌دهد (در اینجا تسلط مطلق انحصارگران یا دولت بر بازار را به عنوان انحرافات غیر قابل دوام نادیده گرفته‌ایم، مگر در اقتصاد کاملاً متمرکز تحت تسلط برنامه‌ریزانی با قصد تخریب هنجارهای بازار). و اگر قیمت کاهش یابد، کاهش سود باعث می‌شود تولیدکنندگانی با هزینه تولید بالاتر کار خود را تعطیل کنند و عرضه کل را کاهش دهند.

این منطق مکانیزم نه تنها در الگوی ساده کینز، بلکه در تمام الگوهای مالی و پولی مورد استفاده است. حال اگر ساختار جامعه‌ای به شکلی باشد که کارگزاران به گونه‌ای متفاوت رفتار نمایند، بدیهی است که روند فوق به همان صورت تحقق نمی‌پذیرد.^۲

مکانیزم‌های کلان در اقتصاد توسعه‌نیافته

می‌توانیم این الگو یا هر الگوی دیگری را به تفصیل با شرایط خاص و مشهور یک اقتصاد توسعه‌نیافته مقایسه کنیم. در اینجا، برای اجتناب از درگیر شدن در مباحث فنی، همین الگوی ساده را به طور بسیار مختصر با بارزترین ویژگی توسعه‌نیافتگی مقایسه می‌کنیم با این توضیح که منطق ما قابل تعمیم به سایر مدل‌ها و شرایط نیز هست. تعریف توسعه‌نیافتگی به تفصیل در متون مختلف بازگو شده است و نیازی به تکرار آن نیست.^۳ در اینجا کافی است اشاره شود که در میان آنها، همزیستی یک بخش نوین و یک بخش سنتی برای بررسی حاضر اهمیت خاص دارد. بخش نوین، بنا به فرض، رفتاری مشابه اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری (خصوصی یا...) دارد.

بخش سنتی حاوی رفتار ماقبل سرمایه‌داری است که در زیر روشن‌تر معرفی خواهد شد. مهمترین عامل این گونه رفتاری وجود کارگزاران سنتی است. در اکثر نظریه‌های توسعه، از اینان به عنوان تولیدکنندگان معیشتی نام می‌برند هرچند، در مورد ایران در حال حاضر، رفتار سنتی منشائی متفاوت دارد که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

تولیدکننده معیشتی واحدی اجتماعی - مثل خانوار دهقانی یا روستایی سنتی - است که هدف اصلی آن از فعالیت تولیدی، مثلاً کشت و کار، تأمین نیاز مصرفی افراد واحد است. یک خانوار دهقانی نمونه محصولی را که قوت غالب اوست تولید می‌کند و بخش اعظم آن را خود به مصرف می‌رساند. اگر مقداری از کل محصول فروخته یا معاوضه شود، علت آن این است که خانوار نمی‌تواند برخی کالاها را خود تولید نماید. خانوار مورد نظر ما بسیار فقیر است و اگر محصول او افزایش یابد، احتمالاً این افزایش را خود مصرف می‌کند. و اگر قیمت محصول، یا نرخ مبادله آن با سایر کالاها مورد نیاز خانوار بالا رود، شاید وی حتی مقدار کمتری از آن را به بازار روستا ببرد و در مقابل همان مقدار کالا را به دست آورد؛ در عین حال، مصرف خود را از محصول بیشتر کند و برای مدتی، کمی سیرتر به بستر برود.

در این تصویر کلاسیک، سرنوشت الگوی کینز به سادگی قابل پیش‌بینی است. اگر به هردلیل تقاضای کل بالا رود، ممکن است بخش نوین به صورت افزایش تولید به آن واکنش نشان دهد. اما افزایش

عمومی تقاضا و قیمت در مورد محصولات بخش معیشتی ممکن است نه فقط افزایش عرضه را در پی نیاورد، حتی به کاهش عرضه منجر شود. بیش از اینکه این تأثیرات را در اتحاد کینز نشان دهیم، ذکر یک نکته لازم است. فرض کنیم به هر دلیل، تولیدکنندگان ما در بخش نوین اقتصادی هم تصمیم بگیرند در برابر افزایش تقاضا و قیمت، عرضه خود را کاهش دهند، مثلاً به این دلیل که مانند پورتان‌های قرون گذشته، افزایش مصرف را مضر می‌دانند (البته برای خودداری از تحریف تاریخ باید اضافه کرد که فرقه فوق در کنار مذموم شمردن مصرف، برای کار و تولید و ثروت‌اندوختن احترام شایسته‌ای قابل بودند). یا فرض کنیم که در یک جامعه کاملاً پیشرفته، ناگاه گرایش‌های اقتصادی به سوی شکل تحریف شده‌ای از امیال پورتانی پیش رود. در این حالات، گرچه اقتصاد ما یک اقتصاد معیشتی نیست، اما واکنش اقتصاد معیشتی را از خود بروز می‌دهد.

تأکید بر این نکته از آن روی لازم بود که چند سال قبل وقتی برای نخستین بار نظر مطرح شده در این مقاله نزد برخی صاحبزنان عنوان شد، مهمترین انتقاد آنان این بود که دستکم در کشور ما نمی‌توان تعداد زیادی واحدهای معیشتی یافت و سهم آنها در تولید کل کمتر از آن است که تأثیر چندانی داشته باشد. در زیر، توضیح خواهیم داد که رفتار نامنتطب با الگوها فقط از تولیدکننده معیشتی سر نمی‌زند.

اما پیش از آن، به رابطه ساده کینز برمی‌گردیم و آن را در یک اقتصاد دارای یک بخش معیشتی و یک بخش نوین پیاده می‌کنیم.^۴

در فرمول (۲): $cQ + S = p[q_1(L_1) + q_2(L_2)]$

اعداد ۱ و ۲ نمایانگر بخش‌های سنتی و نوین است. به منظور ساده کردن مفهوم، برای تمام اقتصاد یک شاخص یا ماتریس بها و یک میل مصرف واحد را مفروض گرفته‌ایم، هرچند تفکیک رابطه با جزئیات هر دو بخش با افزودن به تعداد فاکتورها ممکن می‌شود. حال فرض کنیم که دولت تصمیم می‌گیرد برای کارهای عمرانی یا افزودن به دامنه فعالیت اقتصادی، مثلاً برای اشتغال بیشتر افراد در جامعه‌ای که گرفتار بیکاری آشکار و نهفته در سطح گسترده است، هزینه خاصی را وارد اقتصاد ملی کند. در اقتصاد پیشرفته، مگر در زمانی که درحالت

نخست این واقعیت را منظور می‌داریم که تولید و زیست تقریباً معیشتی در بخش زراعی ما همچنان وجود دارد. گرچه تقریباً تمام واحدها با بازار مبتنی بر پول سروکار دارند، اما تولید به منظور مصرف تولید کننده، عدم تخصص در تولید، نبود سرمایه‌گذاری و پس انداز و نسبت بالای جمعیت به زمین قابل کشت، یا بهره‌وری ناچیز کارگر در این بخش رایج می‌باشد. عملاً تا زمانی که بخش‌های دیگر تمام نیروی کار اضافی را از بخش زراعی جذب نکنند و پدیده تفکیک سرمایه و کار - ولو هر دو متعلق به یک فرد - گسترش نیابد، رفتار سنتی بخش کشاورزی دوام خواهد یافت. از جمله جوانب مهم رفتار فوق برای بحث حاضر واکنش نامترقبه عرضه به تغییرات بهاست.

از اوایل دهه ۱۳۶۰، توجه به بخش کشاورزی باعث گردید که در انگاره توزیع ملی، ساکنان روستاها، نسبت به گذشته سهم بیشتری - هرچند شاید به مطلق بسیار کمتری - از تولید ملی را نصیب خود سازند. از لحاظ اجتماعی، این تحولی مثبت بود که هرگاه با دگرگونی‌های اساسی در بخش کشاورزی و صنعت همراه می‌شد، می‌توانست منشأ آثار بسیار سودمندی باشد. اما در سایه شرایط محیطی، این تغییر در توزیع، هنوز سطح زندگی روستایی را به مراتب پائین‌تر از زندگی شهری و فرصت‌های آن حفظ کرده است. علاوه، بعضی علل این تغییر عملاً تأثیری منفی از لحاظ نقش کشاورزی در توسعه داشته است. به عنوان مثال، تأمین خوراک روستایی از راه جیره‌بندی، همراه با وجود فرصت‌های شغلی کاذب در شهر و حتی روستا و گسترش بخش خدمات دولتی و نیمه‌دولتی در نواحی روستایی، باعث شد که نیروی کار جوانتر از مزرعه خارج شود در حالی که از تأمین خوراک سالمندان توسط دولت اطمینان داشت. این کاهش کارگر روستایی نه به افزایش بهره‌وری کشاورزی یا تولید ملی، که عمدتاً به کاهش تولید زراعی منجر گردید.

بازار محصولات زراعی نیز، با وجود رشد سریع سطح قیمت‌ها در تمام اقتصاد ملی، کمابیش با رکود مواجه بود و منافع ناشی از رشد قیمت‌ها نصیب سلف‌خران - یکی از کارگزاران عمده بخش سنتی - می‌شد. دستکم تا همین اواخر که به گفته مسئولان امور کشاورزی تضمین بهای خرید محصول باعث رشد تولید و عرضه بعضی محصولات شده است، تأثیر رشد قیمت‌ها بر عرضه زراعی، و عرضه کل محصولات در قیاس با جمعیت مصرف‌کننده منفی بوده است. اما در مقایسه با جزء دیگری از بخش سنتی، تأثیر رفتار روستایی در گسترش ویژگی‌های توسعه‌نیافتگی ناچیز بوده است. این جزء حاوی قشری است که آن را سوداگر سنتی می‌نامیم و نشان می‌دهیم که عامل مهمی در آثار نامترقبه سیاست‌های اقتصادی در جامعه ما بوده‌اند.

ماقبل سرمایه‌داری

گرچه در پایان این مقاله، نکاتی که اثبات می‌شود ملموس‌تر از آن خواهد بود که به یک استدلال پیچیده نیاز باشد، لکن از آنجا که این مطالب در زمینه‌های دیگر پژوهش نیز کاربرد دارد، در اینجا، گرچه به شکلی محدود، به معرفی تئوریک چند مسأله مبادرت می‌کنیم؛ هرچند، باز هم، از درگیر شدن با استدلال پیچیده خودداری می‌ورزیم.

اشتغال کامل باشد، انتظار می‌رود این محرک به افزایش اشتغال و تولید بدون بالا رفتن قیمت بینجامد. در اقتصاد مورد نظر ما چه اتفاق می‌افتد؟ اگر هزینه فوق را با G نشان دهیم و بگذاریم این محرک از طریق کارکرد ضریب افزایش، که می‌دانیم با میل به مصرف نسبت مستقیم دارد، سرانجام تعادل جدیدی را برقرار سازد، و اگر تغییرات را با d نشان دهیم، خواهیم داشت:

(۳)

$$c[Q+dQ+G] + [S+dS] = p\{[q_1(L_1) + dQ_1(L_1)] + [q_2(L_2) + dq_2(L_2)]\}$$

برای اینکه دو طرف رابطه بدون تغییر در قیمت مساوی باشد، افزایش در تقاضای مؤثر، که قطعاً مثبت و موجود است، باید حداقل مساوی افزایش در کل تولید باشد. در اینجا ما سمت چپ رابطه را بنابر بخش‌ها تفکیک نکرده ایم زیرا طول رابطه چنان می‌شد که دنبال کردن آن ساده نمی‌بود. اما می‌توانیم چند نکته را مطرح نماییم. اولاً فقر بخش سنتی باعث می‌شود که میل نهایی به مصرف بالا باشد هرچند در سایر بخش‌ها هم، پائین بودن درآمد کمابیش تأثیری مشابه دارد. ثانیاً، بنا به فرض، تولید سنتی افزایش نمی‌یابد. پس سمت چپ رابطه فقط زمانی با سمت راست - البته پس از تقسیم هردو به ماتریس‌های قیمت قبل و بعد از تغییر - مساوی است که ارزش تولید بخش نوین مساوی کل ارزش حقیقی افزایش تقاضا، یعنی افزایش درآمد منهای پس‌انداز باشد. در غیر این صورت، نتیجه نهایی، بویژه با بالا بودن میل به مصرف، یعنی پس‌انداز ناچیز - یا پس‌انداز به صورت خرید اقلام بادوام یا ساختن خانه و غیره که در کشور ما معمول است - افزایش قیمت است.

اگر کل تولید را با R نشان دهیم، خواهیم داشت:

$$c[Q+dQ+G]+S = (p+dp)[R+dR] \quad (۴)$$

فرمول (۴) در یک کشور نمونه توسعه نیافته، احتمالاً داریم:

فرمول (۵) تقریباً $c=0$ تقریباً $S=0$ و $dp > 0$ یعنی به جای افزایش تولید و عرضه، بیشتر به تورم کمک می‌کنیم.

پیش از روی کردن به شرایط ایران، دو نکته را باید ذکر کرد. اول اینکه تفاوتی در عملکرد ابزارهای پولی و مالی نیست در حالی که ابزارهای پولی، به استثنای عرضه پول، در کشورهای توسعه نیافته و در کشور ما کامل و کارآمد نیست. علاوه، تأثیر کمتری بر متغیرهای واقعی دارد، حال آنکه کاملاً بر متغیرهای پولی اثر می‌گذارد. ثانیاً و مهمتر اینکه، بین ابزارهای انبساطی و انقباضی مالی یا پولی، یک عدم تقارن در تأثیر وجود دارد. به این معنی که اگر دولت به جای اجرای یک سیاست انبساطی - که قیمت‌ها را بیشتر از تولید و عرضه افزایش می‌دهد - به یک سیاست انقباضی دست می‌زد، نتیجه کار کاهش شدید عرضه در برابر قیمت‌ها بود که باعث می‌شد قیمت‌ها باز هم افزایش یابد و صرفاً سطح فعالیت‌ها تنزل کند. این را می‌توان به سادگی از همان روابط بالا استخراج کرد.

سرچشمه‌های رفتار سنتی

گفتم که در کشور ما، بخش معیشتی به صورت کلاسیک آن شاید چندان وسیع نباشد. در اینجا می‌خواهیم نشان دهیم که با تمام این اوصاف، رفتار معیشتی بسیار گسترده است و احتمالاً در سالهای اخیر بر دامنه آن افزوده شده است.

نخستین مسأله‌ای که مطرح می‌شود، تعریف سرمایه‌داری در چارچوب تاریخی آن است. البته انگاره‌ای که در اینجا معرفی می‌شود به احتمال زیاد با سایر نظریات تاریخ اقتصادی بویژه معروفترین آنها تفاوت دارد. و این دلیلی بوده است که این انگاره شاید برای ارائه در زمانی نه‌چندان دور مناسب نبوده باشد.

معمولاً تاریخ ملت‌های پیشرفته را به ادوار پیاپی تقسیم می‌کنند. برخلاف این روش، ما در اینجا می‌خواهیم نشان دهیم که بر مبنای تولید و توزیع اجتماعی، این مسیر تاریخی شامل تنها دو دوره، هر یک با فازهای مختلف بوده است.^۵ در این میان، ساختار اقتصاد توسعه نیافته به گونه‌ای است که در آن نشانه‌هایی از هر دو دوره باقیست بی‌آنکه یکی از آنها قادر به از میان بردن یا دگرگون کردن دیگری باشد.

با حذف فروض و مقدمات الگوی خود، نتیجه آن را به این شکل بیان می‌داریم که: تاریخ اقتصاد یک جامعه پیشرفته حاوی تکامل ساختاری آن از ماقبل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری بوده است، در حالی که این جمله یک توتولوژی محض نیست. به این معنی که ماقبل سرمایه‌داری در فازهای مختلف آن ویژگی‌هایی مشخص و مشترک ولی متمایز با دوره سرمایه‌داری داشته است.

به جای استدلالی تئوریک، به یک مثال ساده روی می‌آوریم. بنابر الگوهای متعارف، می‌پذیریم که جامعه از حالت قبیله‌ای اولیه به فاز فئودالی و تجاری تکامل یافته و سپس سرمایه‌داری شده است. اما وجه مشخصه ماقبل سرمایه‌داری از لحاظ تولید و توزیع چه بوده است؟ به طور خلاصه، در تمام مراحل این دوره، تولید اجتماعی حاصل دسترنج تولیدکننده معیشتی - صیاد، شبان، دهقان و... بوده است. در حالی که تقریباً در تمام ادوار، طبقه یا طبقات دیگری از این تولید سهم برده‌اند. جادوگر قبیله، رئیس ایل، مالک فئودال و وابستگان آنان (و خواهیم دید تاجر عصر گذشته) همگی در مصرف کل شریک بوده‌اند بی‌آنکه کمکی به تولید کرده باشند. البته انکار نمی‌کنیم که شاید خدمات جادوگر قبیله در ارضای آمال توده یا حضور فئودال در زمینه حفظ نظم مستوجب دستمزد بوده است. اما هرگز سهم عمده آنان با بهایی که تقاضای منطقی بر خدماتشان می‌نهاده برابر نبوده است. اما چرا این طبقات خود را مستحق دریافت سهم عمده‌ای از تولید اجتماعی بدون کمک به ایجاد آن تلقی می‌کرده‌اند و چرا توده‌ها این حقوق را می‌پذیرفته‌اند؟

دلیل این بوده که تمام این افراد بنا بر آداب و رسوم رایج به سهمی از تولید کل دسترسی داشته‌اند. اگر بخواهیم اصطلاحی را به کار بگیریم، می‌گوئیم درآمد یا سهم آنان ناشی از ادعایی نهادی بر حقوقی خاص بوده است.

با روشن شدن اصل قضیه، به معرفی دوباره یک مفهوم قدیمی اقتصادی و تنقیح آن مبادرت می‌ورزیم. در نوشته‌های کلاسیک، اجاره یا رانت اقتصادی جای مهمی اشغال می‌کرد که تنوکلاسیک‌ها، و به تبع آنان اکثر اقتصاددانان توسعه، آن را نادیده گرفته‌اند. در همان حال، در نظریه پردازی توسعه، این مفهوم می‌تواند بسیار مهم باشد. در اینجا تعریفی از اجاره^۶ ارائه می‌کنیم که تا حدودی با تعبیر کلاسیک تفاوت دارد و به عبارتی، از آن وسیعتر است. در این تعریف، اجاره درآمدی ناشی از اشغال یا مالکیت یک حق نهادی است بی‌آنکه مالک آن کمکی به تولید اجتماعی کرده باشد. بعلاوه، خواهیم دید که.

○ در عصر پیش از سرمایه‌داری، پیدایش سوداگری اجاره‌جویانه اجتناب‌ناپذیر بود. اما باید پرسید چرا در جامعه توسعه نیافته که یک بخش سرمایه‌داری نوین نیز دارد، سوداگری سنتی همچنان پابرجا و آماده رویارویی با سرمایه‌داری است؟ پاسخ این است که پیروی از سنت سوداگری در این گونه جوامع، نه معلول ضروریات و محدودیت‌های عینی اقتصادی، که ناشی از عوامل اجتماعی و فرهنگی است که توسعه نیافتگی را تداوم می‌بخشد.

○ در سایه موانع عمده‌ای که در برابر رشد سرمایه‌داری مؤثر و نوین در ایران وجود داشته، ریشه سوداگری قوت گرفته و به هنجار فراگیر مبدل شده است. این هنجار به واحدهای تولیدی و افراد هم‌سرایت کرده و پدیده‌هایی چون احتکار، محدودیت عرضه، بورس‌بازی، اجاره پول و غیره را گسترش داده است.

کسب آن حق نهادی، تأثیری بر ظرفیت تولید جامعه ندارد. خلاصه می‌کنیم، دوره ماقبل سرمایه‌داری دوره‌ای بود که تولید اجتماعی به دو بخش مصرف تولیدکننده معیشتی - که موجد کل تولید بود - و مصرف یا درآمد اجاره تقسیم می‌شد.

.... و سرمایه‌داری

در مقابل، با ظهور سرمایه‌داری دو تحول ایجاد شد. در دوره قبل از آن، اقتصاد جامعه اقتصاد طبیعی بود یعنی ظرفیت تولیدی را منحصرأ عامل طبیعت تعیین می‌کرد بی‌آنکه بشر قدرت چندانی برای تغییر دادن آن داشته باشد.^۷ در سرمایه‌داری - تکرار می‌کنیم چه خصوصی و چه غیر آن - کارگزاران اقتصادی می‌توانند ظرفیت تولیدی جامعه را با سرمایه‌گذاری افزایش دهند.

این نخستین تفاوت بود؛ اما مهمتر از آن، انگاره توزیع تولید کل و حتی نحوه ایجاد آن است. در نظام تولید سرمایه‌داری، تولید اجتماعی عبارتست از ارزش افزوده‌ای که بواسطه ترکیب سرمایه و نیروی کار پدید می‌آید و به صورت دستمزد و سود بین صاحبان کار و سرمایه - که در جریان تولید از هم منفک و دارای گرایش‌های متفاوتند - توزیع می‌شود.^۸ در مورد دستمزد چیزی اضافه نمی‌کنیم زیرا همین اندازه‌اشنایی با آن برای بحث حاضر کفایت می‌کند. اما در مورد سود، مهمترین مسأله این است که چرا مدعی هستیم که با اجاره تفاوت دارد (البته به استثنای مواردی خاص مثل بخشی از «سود» تولیدکننده انحصارگر که ماهیت اجاره دارد، هرچند ظهور انحصارات عملاً به معنی شکست سرمایه‌داری است).

برای تبیین تفاوت سود و اجاره، باز هم از یک مثال کمک می‌گیریم. فرض کنیم در جامعه‌ای ماقبل سرمایه‌داری در فاز فئودالی، فرد خاص به ثروتی دست می‌یابد - مثلاً با یافتن گنج یا کسب غنیمت جنگی! این

ماجرای ما با انتخاب‌های خود - اجتناب از مصرف فوری و تولید ابزارهای فولادی - اولاً کل جامعه را از افزایش مصرف فوری محروم می‌کند زیرا خود جزیی از جامعه است؛ ثانیاً و مهمتر، با رد گزینه پوشاک، جامعه را از آن محروم می‌سازد. ارزیابی جامعه از آنچه می‌توانسته باشد و نیست، هزینه عدم‌النفع اجتماعی این امر سرمایه‌گذاری است. در مقابل این هزینه، جامعه از افزایش ظرفیت تولید ابزارهای فولادی و تبعات آن برخوردار می‌شود؛ عوایدی که هزینه آن را پرداخته است. بعلاوه، عایدی فرد و جامعه تنها با صبر کردن و انتظار تحقق می‌یابد، یعنی به طور کامل در انتهای دور تولید - به صورت استهلاك سرمایه و اعاده آن همراه با سود - محقق می‌شود.

حال به مثال تاریخی خود رجوع می‌کنیم. شخص موردنظر ما تصمیم گرفته که حقوق نهادی يك مالك فنودال را با ثروت خویش خریداری کند. از آنجا که امکان افزایش ظرفیت در این اقتصاد طبیعی وجود ندارد، فروشنده نیز یا باید حقوق مالك دیگری را بخرد یا پول خود را به مصرف برساند. ملاحظه می‌شود که در اینجا تنها هزینه عدم‌النفع فردی و انتظار فردی موجود است که در برابر آن فرد مورد نظر از جریان اجاره ملک برای مدت نامعلوم برخوردار می‌شود. جامعه هیچ تأثیر اقتصادی از این نقل و انتقال نمی‌برد. افزون بر آن، انتظار زمانی هم وجود ندارد.

تصور می‌کنم، تا همین جا تفاوت ماهوی بین سود و اجاره معلوم شده باشد. و اینکه موجد اجاره، سرمایه‌گذاری به معنی دقیق آن نیست.

سوداگر و اجاره سوداگری

در اینکه عایدی مالك فنودال اجاره است تردیدی نیست. و خوشبختانه، در کشور ما نظام فنودالی موجود نمی‌باشد. پس به چه دلیل واکنش کل اقتصاد به محرك‌های اقتصادی به گونه‌ای است که گویی نظام نوین تولید فراگیر نیست؟

برای پاسخ دادن به این پرسش، یکی دیگر از ویژگی‌های جامعه توسعه نیافته را ذکر می‌کنیم؛ ویژگی‌ای که اهمیتی حیاتی در بررسی‌های توسعه دارد. امروزه همگان می‌دانند که بارزترین ویژگی توسعه نیافتگی، پدیده دوگانگی است؛ پدیده‌ای چنان مشهور که محتاج تعریف مجدد نمی‌باشد. جامعه توسعه نیافته يك بخش نوین و يك بخش سنتی دارد که هر کدام مانند يك شبه نظام کامل هستند اما بوسیله ارتباطات مکانیک با یکدیگر، يك همزیستی ناسودمند دارند.

اگر به ساختار طبقاتی بخش سنتی بنگریم، یکی از اجزای قشر نخبه، گروهی است که به آن سوداگران سنتی می‌گوییم. در تاریخ ملت‌های صنعتی امروز، مرحله‌ای وجود داشته که در آن سوداگران در کنار ملاکان اهرم‌های قدرت را در دست داشته‌اند. از نظر انگاره مورد بحث ما در اینجا، این مرحله نیز ماقبل سرمایه‌داری بوده؛ پس ناگزیر درآمد تاجر می‌بایست کلاً یا عمدتاً به صورت اجاره باشد.

برای اثبات این نظر، جامعه‌ای ماقبل سرمایه‌داری را با همان فرد ثروتمند - اما نه سرمایه‌دار - خود مجسم می‌کنیم. فرض می‌کنیم که جامعه او کمی پیشرفته‌تر است و امکان به کار انداختن ثروت در تجارت هم وجود دارد. برای بهره‌گیری از این فرصت، وی چه می‌کند؟ به عنوان يك سوداگر، باید بکوشد بازار فروشی جدا از بازار

فرد یا ثروت خود چه می‌تواند بکند؟ دوره پیش‌روی اوست؛ یا با آن فوراً ارقام مصرفی بخرد، یا املاک موجود يك مالك فنودال را همراه با دهقانان روی زمین به خود انتقال دهد (البته گزینه دفن ثروت فوق به صورت گنج را نادیده گرفته‌ایم زیرا در آن صورت، بود یا نبود ثروت تأثیری به حال هیچکس ندارد). در صورت دوم، وی از يك جریان مستمر اجاره برخوردار خواهد شد.

حال به جامعه سرمایه‌داری برمی‌گردیم. فردی به ثروتی دست یافته است. گزینه‌های او چیست؟ می‌تواند آن را به خرید ارقام مصرفی اختصاص دهد. یا (با نادیده گرفتن امکاناتی چون وام دادن به سایرین برای مصرف یا سرمایه‌گذاری که تأثیری بر منطق الگوی ما ندارد) آن را برای خرید ابزارهای تولید و پیش‌پرداخت دستمزد کارگران صرف کند. در صورت دوم، وی انتظار دارد پس از پایان دور تولید، ثروت خود را همراه با مقداری اضافی. به عنوان سود داشته باشد.

پرسش این است که آیا خرید ملك مالك فنودال در اقتصاد طبیعی ماقبل سرمایه‌داری و خرید ابزارها و نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری، ماهیتاً یکی است؟ پاسخ منفی است. در مثال اول، سرمایه‌گذاری و سود نداریم، در مثال دوم هر دو موجود است.

برای اثبات این ادعا، طرق مختلفی می‌توان یافت. در اینجا، برای سهولت کار، ما از یکی دیگر از مفاهیم مهجور اقتصادی استفاده می‌کنیم. از نظر اقتصادی، تمام هزینه‌ها هزینه عدم‌النفع است - اولین درسی که هر دانشجوی اقتصاد می‌آموزد و معمولاً به زودی از خاطر می‌برد. هزینه عدم‌النفع هر چیز عبارت است از چیز دیگری که با صرف همان هزینه می‌توانست حاصل آید. خرید يك مداد با توجه به محدودیت بودجه خریدار به معنی خودداری از خرید مثلاً بستنی است که برای وی در درجه دوم اهمیت قرار دارد.

با این مقدمه، می‌پرسیم که هزینه عدم‌النفع سرمایه‌گذاری سرمایه‌دار مورد نظر ما چیست؟ در اینجا، تغییر کوچکی در مفهوم هزینه عدم‌النفع می‌دهیم و آن را در چند جنبه منظور می‌داریم. با این توصیف، ثابت می‌شود که سرمایه‌گذار حداقل با سه نوع هزینه مواجه بوده، یا می‌توانسته باشد. یا، به تعبیر مناسب‌تر، اقدام وی حاوی سه نوع هزینه بوده است. و در برابر این هزینه‌هاست که او، و جامعه، انتظار نفعی را دارند. برخلاف نظام سنتی، در جامعه نوین هر نفعی هزینه‌ای دارد.

اولین هزینه قابل ذکر اختصاص یافتن ثروت توسط فرد مورد نظر ما به سرمایه‌گذاری این است که وی از مصرف فوری و لذت ناشی از آن اجتناب کرده و در عوض، تصمیم گرفته مدتی را برای تحقق مصرف البته در سطحی بالاتر - به میزان سود سرمایه - صبر کند. ما به این جنبه هزینه، عدم‌النفع فردی نام می‌دهیم. اما فرد مورد نظر باید يك شاخه تولیدی را انتخاب کند. فرض می‌کنیم وی تشخیص می‌دهد که بهترین کار سرمایه‌گذاری در تولید ابزارهای فولادی است. با این تصمیم، وی از تولید دومین گزینه در فهرست اولویت‌های خود، مثلاً تولید پوشاک، چشم می‌پوشد. پوشاک تولید نشده را هزینه عدم‌النفع بخشی می‌نامیم (اصطلاحی که به خاطر ناتوانی در یافتن جانشین بهتری برای آن انتخاب کرده‌ایم).

سرانجام، در سطح جامعه نیز هزینه عدم‌النفع وجود دارد. قهرمان

○ در برابر اقتصاددانانی که انواع مدیریت اقتصادی را برای از میان بردن گرفتاریها و معضلات موجود توصیه می‌کنند، کسانی نیز نسبت به کارآئی آنها در شرایط فعلی خوشبین نیستند. از دید آنان، نخست باید در راه اصلاح ساختاری نگرش و هنجارهای اقتصادی گام برداشت.

○ يك اقتصاد مبتنی بر اجاره‌جوئی، حتی اگر پدیده‌های مشکل‌آفرینی چون افزایش جمعیت را نادیده بگیریم، محکوم به عدم تحرك و حتی پیمودن سیر قهقرائی است؛ و غفلت از این نکته، یعنی از دست دادن فرصت برای بهره‌مند شدن از امکاناتی که می‌تواند ایران را با منابع طبیعی، انسانی و اجتماعی‌اش به جایگاهی شایسته در مجموعه اقتصاد جهانی برساند.

برای عایدی در کار او مداخله ندارد؛ دوم، و به همین دلیل، عایدی او اجاره است و نه سود (مگر برای سهمی که بواسطه خدمات حمل و نقل و مدیریت آن برمی‌دارد) و در نتیجه، تأثیر مثبت در تولید اجتماعی ندارد؛ سوم، نرخ عایدی او با نرخ سود تفاوت دارد؛ چهارم، برخلاف تولیدکننده سرمایه‌داری، عایدی سوداگر زمانی به حداکثر می‌رسد که عرضه کالا محدود و قیمت واحد کالا بیشتر باشد - عامل گرایش به احتکار و، از نظر کارآیی سیاست‌های کلان، تبعیت از يك منحی عرضه با کشش اندک یا فاقد کشش یا حتی با کشش منفی.

عوامل نابهنجار ساز اقتصاد ایران

در انگاره‌های ماقبل سرمایه‌داری یاد شده سوداگر مورد نظر ما از آن‌رو به کسب اجاره مبادرت می‌ورزید که برای ثروت وی جز مصرف آنی یا خرید حقوق فتوئالی، راه دیگری نبود. و نیز، او به این دلیل موفق به کسب عایدی سرشار می‌شد که می‌دانست کس دیگری در بازار محلی نمی‌تواند عین کالای او یا جانشین مناسب آن را تولید کند و برای جلوگیری از زیاد شدن دست در امر تجارت، قادر بود تمهیداتی نهادی به کار بندد. در مجموع، عایدی وی نه به خاطر سرمایه‌گذاری جدید - که هنوز موجود نبود - و نه بخاطر افزودن به تولید اجتماعی یا دیگر عوامل معنی‌دار اقتصادی، که به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی و نهادی حاصل می‌آمد. زیرا او نه يك دستمزدبگیر یا صاحب سود سرمایه، که يك اجاره‌گیر بود.

با پیدایش سرمایه‌داری نوین در کشورهای صنعتی، سوداگری به شیوه کهن ناممکن گردید. کالاهای دارای بازار خوب داخلی فوراً توسط واحدهای بومی تولید می‌شد و قشر سرمایه‌دار، که ظاهراً به خاطر انحصارجویی سوداگران عمده ظهور کرد، به تدریج اهرم‌های قدرت را به دست گرفت و سوداگری سنتی را از صحنه بیرون راند.

البته با ظهور سرمایه‌داری، تجارت پایان نیافت و رفته‌رفته با رشد اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری، حتی بیشتر هم شد. و این روند در

محلی بیاید. سپس باید ببیند در بازار محلی، چه کالائی مورد تقاضاست. آنگاه پول خود را در بازار دیگر به خرید آن اختصاص می‌دهد و با حمل آن به بازار محلی، کالا را می‌فروشد. در این میان، عایدی وی اگر صرفاً پاداشی برای حمل و نقل باشد، اجاره نیست. اما قطعاً او به درآمد يك حمل‌کننده قانع نیست.

برای سوداگر مورد نظر ما، به کار انداختن ثروت در راه خرید کالا از جای دیگر که عملاً به معنای انتقال ثروت از يك جا به جای دیگر بدون افزودن به تولید اجتماعی است (با نادیده گرفتن خدمات حمل و نقل) درآمدزاست، حال آنکه تغییری در تولید اجتماعی روی نمی‌دهد. اگر فاصله زمانی حمل و نقل را نادیده بگیریم و قهرمان خود را سوداگری موفق فرض کنیم، وی کالایی را وارد می‌کند و مقداری از آن را عرضه می‌دارد که فوراً به بالاترین قیمت فروخته شود. پس انتظاری هم در کار نیست. بعلاوه، سوداگر باید بکوشد با استفاده از اهرم‌های نهادی، اولاً دو بازار را مجزا نگاه دارد و ثانیاً، اجازه ندهد دیگران به عرضه زیاد کالا دست بزنند.^{۱۰}

اما تفاوت عایدی سرمایه‌دار و سوداگر محدود به این جنبه از ماهیت اجاری درآمد تجاری نیست. این تفاوت به تفاوت‌های رفتاری ای منجر می‌شود که برای بحث ما مهم است. سرمایه‌دار در محیطی فعالیت دارد که در آن هر کس با داشتن ثروت می‌تواند به تولید هر چیز دست بزند. در مجموع، سرمایه‌دار ماجرای تخیلی ما به این دلیل تولید ابزارهای فولادی را انتخاب کرده که، با بررسی انفعالی بازار، ملاحظه کرده که قیمت این ابزارها در بازار طوری است که وی، با توجه به کارآیی خود در تولید با حداقل هزینه، بیشترین سود را می‌برد. زمانی که او به تولید مبادرت کند، تمام ثروتش برای مدتی درگیر خواهد بود درحالی که تفاوت هزینه تولید واحد کالا و بهای فروش آن باید برای این مدت ثابت فرض شود.

اگر سرمایه‌دار ما بخواهد از راه تولید به عایدی کل خود بیفزاید، باید بیشتر سرمایه‌گذاری و بیشتر تولید کند. ملاحظه می‌شود که برای سرمایه‌دار، اولاً نرخ سود برحسب کل سرمایه و درآمد خالص و ثانیاً حجم آن در نتیجه میزان تولید معین می‌شود. اما سوداگر موفق کسی نیست که در صدد توسعه عرضه برآید. بالعکس، او کسی است که مقدار کمی از هر کالا را عرضه می‌کند تا کمبود آنها باعث رشد قیمت شود - رفتاری که در سرمایه‌داری فقط از تولیدکننده انحصارگر بروز می‌کند. در مورد سوداگر ما، ماجرا به گونه‌ای دیگر است. اگر وی بخواهد درآمد سریعتر و بیشتری بیابد، باید بکوشد کالایی را عرضه کند که خواهان بسیار دارد، و بکوشد کمبود عرضه نسبت به تقاضا ادامه یابد زیرا نرخ عایدی وی نه بر مبنای کل مخارج خرید کالا، که براساس تفاوت قیمت فروش و خرید محاسبه می‌شود؛ به همان گونه که نرخ اجاره مالك فتوئال هم براساس کسب بیشترین بهره مالکانه از واحد تولیدکننده - دهقان - محاسبه می‌شد.

این بحث را می‌توانیم با جزئیات دیگری هم ادامه دهیم تا کنجکاوی نظری خود را اقناع کرده باشیم. اما برای بحث حاضر، همین میزان نشان دهنده مشکلات اقتصاد ملی در سالهای اخیر بوده است. پیش از ورود به آن بحث، اجازه بدهید مهمترین ویژگی‌های سوداگر و تفاوت او با سرمایه‌گذار را فهرست‌وار مرور کنیم.

اول، سوداگر به سرمایه‌گذاری به معنای سرمایه‌داری آن دست نمی‌زند و عواملی چون هزینه‌های عدم‌النفع سرمایه‌گذاری و انتظار

از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، احتمالاً در آغاز به دلایل ایدئولوژیک و سیاسی، از جمله حذف مراکز قدرت مالی وابسته به نظام سابق، مبارزه با سرمایه‌داری خصوصی با شدت شروع شد. سپس بروز جنگ و سایر معضلات موانع عمده‌ای در برابر رشد سرمایه‌داری مؤثر نوین - به صورت مختلف از جمله دولتی و تعاونی و نه لزوماً خصوصی - پدید آورد. در چنان‌جوی، ریشه سوداگری قوت گرفت و رفته‌رفته به هنجار مستولی مبدل شد بی آنکه رشد آن از لحاظ آماری مرئی باشد. تسلط این هنجار حتی به واحدهای تولیدی و افراد هم سرایت کرد و پدیده‌هایی چون احتکار، محدودیت عرضه، بورس‌بازی، اجاره پول و غیره گسترش یافت.

این هنجارها هنوز هم پابرجاست و بدون ایجاد دگرگونی در آنها، کاربرد ابزارهای اقتصادی سودمند نخواهد بود. به این دلیل است که در برابر اقتصاددانانی که انواع روش‌های مدیریت اقتصادی را برای درمان معضلات توصیه می‌کنند، کسانی نیز نسبت به کارایی آنها در شرایط فعلی خوشبین نیستند. برای آنان، قدم اول، اصلاح ساختاری در نگرش و هنجارهای اقتصادی است.

چنین تحولی در حال حاضر از اهمیت مبرم، حتی برای کسانی که از اجاره‌جویی منتفع می‌شوند، برخوردار است. یک اقتصاد مبتنی بر اجاره‌جویی - حتی با نادیده گرفتن عوامل تشدید کننده چون افزایش جمعیت - که در اعصار پیش ممکن نبود - محکوم به عدم تحرك و حتی پیمودن سیر قهقراپی است. و این در جهان امروز یعنی از دست دادن فرصت برای بهره‌مند شدن از امکاناتی که می‌تواند این کشور را، با توجه به منابع طبیعی، انسانی و اجتماعی آن به جایگاهی درخور در مجموعه اقتصاد جهانی برساند.

نتیجه گرایش اقتصاد جهانی به تخصص بیشتر ادامه خواهد یافت. اما تاجر امروزی نمی‌تواند رفتار سوداگرانه داشته باشد. وی مانند هر تولیدکننده سرمایه‌داری دیگر - که البته به تولید خدمات مشغول است - در امر حمل‌ونقل و بازاریابی کالاها فعالیت دارد و سود او توسط سرمایه‌ای که در این امر به کار می‌گیرد و زمانی که انتظار می‌کشد تعیین می‌شود.

در عصر ماقبل سرمایه‌داری، پیدایش رفتار سوداگری اجاره‌جویانه اجتناب‌ناپذیر بود. اما باید پرسید چرا در جامعه توسعه نیافته که یک بخش سرمایه‌داری نوین نیز دارد، سوداگری سنتی همچنان پابرجا و آماده مقابله با سرمایه‌داری است؟ پاسخ این پرسش به بحثی بسیار مهم، هرچند طولانی، در ریشه‌های توسعه نیافتگی نیاز دارد. چکیده کلام اینکه، تصمیم به تبعیت از سنت سوداگری در این جوامع نه معلول ضروریات و محدودیت‌های عینی اقتصادی، که ناشی از عوامل اجتماعی و فرهنگی است که توسعه نیافتگی را تداوم می‌بخشد. اقتصاد دارای بخش سنتی وسیع، به طور وسیع توسعه نیافته است، هرچند ظواهر امر به گونه‌ای دیگر باشد، مانند مورد بعضی از صادرکنندگان ثروتمند نفت در دهه‌های گذشته. و البته، با توجه به آنچه گذشت می‌توانیم ادعا کنیم که میزان توسعه نیافتگی قابل اندازه‌گیری عینی هم هست.

اما در مورد ایران چه می‌توان گفت؟ با وجود اینکه حدود یکصد سال از معرفی نظام نوین تولید در کشور می‌گذرد، ریشه‌های گرایش‌های سنتی اقتصادی هرگز به طور کامل متحول نشده و حتی در اوج شکوفایی اقتصادی کشور هم، اقتصاد ملی دارای ویژگی‌های توسعه نیافتگی بوده است.

۴. این نگرش نسبت به کاربرد الگوی کینز به طور خلاصه در نوشته زیر معرفی شد:

Elyassi, H. «Application of Macro - Economic Tools in UDC's» in First Conference on Planning and Development, P&P, Tehran 1992.

۵. نوشته دیگری بیرامون مقایسه تئوریک جوامع قبل و بعد از سرمایه‌داری بر مبنای ترکیب و نوع تولید و توزیع اجتماعی و تقسیم تاریخی به دو دوره در دست نیست.

۶. البته کسب درآمد از اجاره مستغلات در جامعه سرمایه‌داری ماهیت اجاره ندارد بلکه نوعی ارائه خدمات است. به همین دلیل، در جوامع پیشرفته نرخ اجاره فوق بستگی نزدیک با سایر نرخ‌های سود دارد.

۷. تنها مورد سرمایه‌گذاری در چنین شرایطی احیای زمین‌های موات است هرچند در این مورد نیز، اسکان سرف در املاک فوق با شیوه تولید نوین سازگار نیست.

۸. ملاحظه می‌شود که در اینجا سود و نه دستمزد را مانده یا مازاد گرفته‌ایم. در «وابستگی جهان سوم» دلیل این انتخاب به طور خلاصه بیان شده است.

۹. اینکه تمام واحدها به صورت سرمایه‌داری اداره می‌شوند به معنی این نیست که نمی‌توان نمونه‌هایی یافت که صاحب واحد، خود کارگر هم باشد یا واحد مالکیت تعاونی یا دولتی داشته باشد. در هر حال ویژگی‌های عمده سرمایه‌داری در تمام این موارد حاضر است.

۱۰. تعارض بین سرمایه‌دار و سوداگر در دوره گذار از ماقبل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری در بسیاری از ممالک پیشرفته دیده شده و البته در جوامع توسعه نیافته موجود است.

ضمناً، انبار کردن کالا برای مقابله با عدم آگاهی کامل از شرایط تقاضا در آینده که تحت عنوان الگوهای Inventory Investment در سرمایه‌گذاری مطرح است با کنز کالا یا احتکار تفاوت دارد. در مورد اول، انبار کردن نامطلوب ولی اجتناب‌ناپذیر است و در مورد دوم عمداً و برای کسب عایدی بیشتر صورت می‌گیرد.

پانویس ها:

چون بخش اعظم مطالب مطرح شده در این مقاله، احتمالاً به دلیل عدم گستردگی آن در اقتصادهای دیگر، کمتر مورد بررسی سایرین قرار گرفته، بسیاری از منابع ذکر شده در زیر از نگارنده است که به خاطر آن پوزش می‌طلبم.

۱. موضوع ناتوانی الگوهای کلان در کشورهای توسعه نیافته میبختی جدید نیست. در اولین اثر زیر، این احتمال شاید برای اولین بار مطرح شد و در متن دوم در اقتصاد ایران به کار رفت:

Rao, V.K.R.V. «Investment, Income and the Multiplier in an Underdeveloped Economy» in the Economics of Underdevelopment, Edited by Agrawala and Singh, OUP, 1971.

الیاسی، حمید «نقد برنامه پنجم توسعه»، مونوگراف س ب پ ۱۳۵۶.

۲. رکود تورمی دهه ۱۹۷۰ باعث تردید در کارایی نظریه کینز شد. به نظر نگارنده، عدم کارایی الگو بیشتر معلول مشکلات متدولوژیک آن بوده که قبلاً توضیح داده شده است. در هر حال، منطق نقد حاضر در مورد تمام نظریه‌های کلان مصداق دارد و احتمالاً به دلیل ناکارایی ابزار پولی در اقتصاد توسعه نیافته، این شق حتی ناکارآمدتر هم هست. بررسی مختصر متدولوژیک کینز از دیدگاه خاص توسعه در «وابستگی جهان سوم» (انتشارات اطلاعات) سال ۱۳۶۴ مطرح شد.

۳. در مورد ویژگی‌های توسعه نیافتگی، تصور می‌کنم بهترین روش تعمیم الگوی معروف لوئیس به جوامع اجتماعی باشد. این نوع نگرش - که در مکاتبات نگارنده با آرتور لوئیس ۱۹۸۷-۸ مطرح گردید، در «واقعیت توسعه نیافتگی» (انتشار ۱۳۶۸) به طور خلاصه و از دیدگاه یک روش‌شناسی دینامیک بررسی شده است.